

ماری آنتوانت

Marie Antoinette

نوشتہ:

اشتفان زوايگ

Stefan Zweig

ترجمہ:

دکتر ضیالدين ضیائی

سرشناسه:	تسوايگ، اشتفان، ۱۸۸۱ - ۱۹۴۲ م. Zweig, Stefan
عنوان و نام پديدآور:	ماری آنتوانت / نویسنده: اشتفان تسوايگ؛ ترجمه: دکتر ضياءالدين ضيائي
مشخصات نشر:	پر، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهري:	ص، ۷۰۴
شابک:	978-600-8137-20-7
وضعيت فهرست نویسی:	فيا
پاداشت:	عنوان اصلي: Marie Antoinette: Bildnis eines mittleren Charakters; [Roman], 2005
موضوع:	ماری آنتوانت، ملکه، همسر لویی شانزدهم شاه فرانسه، ۱۷۵۵ - ۱۷۹۳ م.
موضوع:	ملکه‌ها - فرانسه - سرگذشت‌نامه
موضوع:	فرانسه - تاريخ - انقلاب، ۱۷۸۹ - ۱۷۹۹ م.
شناسه افزوده:	ضيائي، ضياءالدين، مترجم
رده‌بندي کنگره:	DC ۱۳۷/۱/ت۵م۲ ۱۳۹۵
رده‌بندي ديوبی:	۹۴۴/۰۳۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی:	۴۲۶۳۲۲۹



انتشارات پَر

- نام کتاب: ماری آنتوانت
- نویسنده: اشتفان زوايگ
- مترجم: دکتر ضياءالدين ضيائي
- صفحه‌آرا: منير عليزاده
- نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵
- شمارگان: ۱۱۰ نسخه
- قيمت: ۳۵,۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۳۷-۲۰-۷ ISBN: 978-600-8137-20-7

• آدرس: خ لبافی نژاد، بين خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳

تلفن: ۶۶۴۶۶۳۶۰ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۰۵۲۰۲۵۲۰۳۰۹۱۲۳

www.ParNashr.ir

مقدمه‌ی مترجم

مرسوم است که در هر کتاب تاریخی منابع و مأخذی که مورد استفاده قرار گرفته‌اند، ذکر شوند، ولی به نظر من در مورد «ماری آنتوانت» مهم این است که بدانیم چه منابعی مورد استفاده قرار نگرفتند و چرا، زیرا معتبرترین مدارک و اسناد، یعنی نامه‌های دستخط او، هم از اعتبار چندانی برخوردار نیستند و نمی‌شود به صحت آن‌ها اعتماد کرد.

همان‌طور که بارها در این کتاب تکرار شد ماری آنتوانت در نامه‌نویسی بسیار تنبل بود. او هرگز داوطلبانه برای نوشتن نامه‌ای پشت میز ظریف و زیبای خود که امروز هم در کاخ ترپانن نگهداری می‌شود، ننشست. به همین دلیل جای شگفتی نیست که چرا ده یا بیست سال بعد از مرگ او هم نامه‌هایی از وی، جز صورت‌حساب‌هایی که در ذیل آن‌ها جمله‌ی «پرداخت‌کننده ماری آنتوانت» به چشم می‌خورد، منتشر نشدند.

دو نامه‌ی کاملاً مفصلی که او نوشته، یکی به مادرش و یکی به برادرش و سایر نامه‌های محرمانه به فرزند در آن ایام بعد از گذشت حدود پنجاه سال هنوز در بایگانی‌ها خاک می‌خورند. اصل نامه‌های او به گرفتن پولیناک هم از بین رفته‌اند. بنابراین هنگامی که در سال‌های دهه‌ی چهل، پنجاه و شصت در حراجی‌های پاریس نامه‌های دست‌نویس او با امضای ملکه ظاهر شدند، همه تعجب کردند، زیرا ملکه به‌جز موارد بسیار نادر هرگز نامه‌ها را امضا نمی‌کرد. اسناد بی‌شماری پشت سر هم منتشر شدند، از جمله مدارک گراف/اونولشتاین¹ و نامه‌های تهیه شده به خط بارون فویله د کونشه (که امروز هم نگهداری می‌شوند) و سومین دسته متعلق به

1. Hunolstein

کلینکف/شتروم بود که البته حاوی برخی نامه‌های منتخب ماری آنتوانت به فرزند است. اما شادی مورخان با توجه به غنای مواد آن چنان کامل نبود، زیرا چند ماه بعد از انتشار آن‌ها صحت اکثر قریب به اتفاق اسناد و مدارک *اونولشتاین* و *فویله* د کونشه مورد شک و تردید مورخان قرار گرفت. اختلاف نظر درازمدتی در جریان بود و به زودی مشخص شد که دست ماهر جاعل تردستی مواد اصلی را با مواد ساختگی به نحو گستاخانه‌ای مخلوط کرده و همه‌ی آن‌ها و حتی امضاها را جعلی را برای فروش و معامله عرضه کرده است.

دانشمندان از ذکر نام یکی از معروف‌ترین و زرنگ‌ترین جاعلان بنا به مصلحتی عجیب خودداری کرده‌اند. البته *فلامرمون*^۱ و *روش‌تری*^۲ یعنی بهترین محققان، در لفاف تحقیقات خود اشاره به فرد مظنون کرده‌اند، ولی امروز دلیلی برای سکوت، محروم کردن تاریخ از دانستن اسامی جاعلان و در نتیجه مکتوم ماندن این مورد روان‌شناسی جالب، وجود ندارد.

غنی‌کننده‌ی گنجینه‌ی نامه‌های ماری آنتوانت کسی جز *بارون فویله* د *کونشه*^۳، کاتب و ناشر همین نامه‌ها نبود. او دیپلماتی بلندپایه، مردی با دانش وسیع، نویسنده‌ای بسیار عالی و مشغول‌کننده و آگاه به هنر و فرهنگ فرانسه بود که طی ده، بیست سال در همه‌ی بایگانی‌های شخصی به دنبال نامه‌های ماری آنتوانت می‌گشت و با کوشش قابل‌تقدیر و اطلاعات وسیعش اثری را تهیه کرد که امروز هم مورد احترام و تحسین همگان است.

ولی این مرد محترم و کوشا علایق و جهت‌گیری خاصی داشت. همیشه علاقه و سلیقه‌ی خاص و غیرمعارف خطرناک است. او امضاها را با زحمت فراوان جمع‌آوری کرد و در این زمینه پاپ علمی لقب گرفت و ما به‌خاطر اثر او تحت عنوان *Causeries d'un curieux*^۴ در مورد این مجموعه و انشای فوق‌العاده گیرایش مدیون او هستیم.

1_ *Flammermont*

2_ *Rocheterie*

3_ *Baron Feuillet de Conches*

۴- از یک کنجکاو بی‌پرس.

مجموعه او بزرگ‌ترین نوع آن در فرانسه بود. ولی کدام گردآورنده‌ای به آن چه که گرد آورده اکتفا می‌کند؟ احتمالاً چون اسناد و مدارک او برای ضخیم‌تر کردن پوشه‌اش کافی نبودند، لذا امضاهای لافونتین^۱، بوئیله و راسین را که امروز هم گاهی خرید و فروش می‌شوند، توسط فروشندگان پارسی و انگلیسی به فروش رساند. ولی سندهای جعلی و ماهرانه خود وی بدون اندکی شک و تردیدی همان نامه‌های ماری آنتوانت هستند.

هیچ‌کس مثل او مواد، خط و همه آثار و علایم جانبی نامه‌ها را نمی‌شناخت. لذا بعد از هفت یا هشت نامه اصلی ملکه به هرزوگین فن پولیناک که وی اصل آن‌ها را قبل از همه رویت کرده بود، تهیه کردن نامه‌های جعلی بی‌شمار از سوی ملکه به اقوام و دوستان نزدیکش که او می‌دانست بیش از هر کسی به ملکه نزدیک هستند، کار چندان دشواری نبود. او به برکت اطلاعات وسیعش از شکل گرافیکی و شیوه‌ی نگارش ملکه به این معامله عجیب و پرسود دست زد و مصممانه نامه‌های جعلی متعددی را در کمال مهارت و استادی از قول ماری آنتوانت تهیه کرد و با توجه به آگاهی‌های تاریخی‌اش به همه جزئیات در آن نامه‌ها اشاره کرد. باید وجداناً اعتراف کنیم که امروز هم نمی‌توانیم اصل را از جعل و سره را از ناسره تشخیص بدهیم. مشخص نیست که آیا مفاد آن‌ها محصول فکر و نوشته دست ماری آنتوانت هستند، یا مخلوق ذهن و دست ماهر بارون فویله دکونشه^۲.

برای نمونه باید بگوییم خودم نیز نمی‌دانم که نامه بارون فلاخس لاندن^۳ که در بایگانی کتابخانه دولتی پروس موجود است، اصل است یا جعلی. متن نامه حاکی از صحیح بودن آن است ولی خط آرام و مدور آن و به‌خصوص که صاحب قبلی آن را از طریق خود فویله دکونشه به دست آورده بود، دال بر جعلی بودن آن نامه است. به همین سبب و برای حفظ امانت و احتیاط تاریخی هر سندی که متن اصلی آن از مجموعه مشکوک

1- Lafontain

2- Baron Feuillet de Conches

3- BaronFlachslanden

بارون فویل د موشه ارایه شده، مورد توجه و تفحص من قرار نگرفته است. بهتر است انسان به مدارک اندک ولی صحیح استناد کند تا به مدارک متعدّد ولی مشکوک، و همین ابزار روان‌شناسی را من در ارزیابی نامه‌ها در این کتاب مورد توجه و استفاده قرار داده‌ام.

اظهارات شفاهی شاهدان عینی درباره ماری آنتوانت هم به اندازه اسناد و مدارک مکتوب مستدل و معتبر نیستند. از سوی دیگر اگر از کمبود خاطرات و گزارش‌های شاهدان عینی درباره ماری آنتوانت گله‌مند باشیم، چه بسا با کثرت بیش از حدّ این قبیل گزارش‌ها روبه‌رو خواهیم شد. در دهه‌های پرآشوب که نسلی بی‌وقفه از یک موج سیاسی به دامن موج دیگری پرتاب شده‌اند، وقت زیادی برای تأمل، تفکر و اشراف به همه مسایل باقی نمی‌ماند.

نسل آن روز ظرف بیست و پنج سال با تحولات غیرمنتظره و زیادی روبه‌رو شد و مدام شکوفه‌های متنوع، یعنی مبارزه با مرگ و نیستی سلطنت، اولین روزهای انقلاب، خشونت، وحشت ترور، شورای مدیران کشور، ظهور و صعود ناپلئون، سیستم کنسولی او، دیکتاتوری، امپراطوری، جهانگشایی، هزاران پیروزی و شکست تعیین‌کننده و نهایتاً سلطنت صد روزه‌ی او را تجربه کردند. بالاخره بعد از واقعه‌ی واترلو، دوره‌ی آرامش نسبتاً طولانی فرا می‌رسد.

طوفان بیست و پنج ساله‌ی جهانی و بی‌نظیر دیگر فرو نشسته است. اکنون انسان‌ها از خواب وحشت و ترس بیدار می‌شوند و چشم‌هایشان را برای دیدن حقیقت تاریخ می‌مالند. از این‌که هنوز زنده هستند و نفس می‌کشند تعجب می‌کنند و بعد به چیزهایی که در این برهه تجربه کرده‌اند، می‌اندیشند. طبعاً طوفانی که از سال ۱۹۱۴ دامن‌گیر ما شده مثل همان طوفان فرانسه روزی فروکش خواهد کرد. همه می‌خواهند در ساحل سلامت و امنیت به گذشته‌ای که آن‌ها را دچار رعب و هراس کرده بود، نگاه کنند.

هر کسی می‌خواهد کلّ تاریخ را از زبان شاهدان عینی بشنود تا خود بتواند حوادث و وقایع را تا حدّ امکان با همه جزئیات تداعی کند. به همین دلیل بعد از سال ۱۸۱۵ بازار خاطرات - مثل دوران بعد از جنگ جهانی اول -

داغ می‌شود. بار دیگر نامه‌نگاران و ناشران جعلیاتی سرهم کرده و قبل از این‌که علاقه‌ی مردم از بین رفته باشد - ما هم‌چنین دوره‌ای را تجربه کرده‌ایم - این قبیل خاطرات را به فروش می‌رسانند.

مردم از هر کسی که تنش به تن مورّخی خورده است، می‌خواهند تا وی وقایع را با ذکر همه جزئیات نقل کند. ولی چون انسان‌های خرده‌پا و ناچیز که اغلب در برخورد با وقایع بزرگ پایشان به سنگ خورده بود، جزئیات کمی را به یاد دارند و هر آن‌چه را هم که به یاد داشتند به طرز شیوایی بازگو نمی‌کنند، لذا خبرنگاران و روزنامه‌نگاران زیرک با استفاده از شهرت خود در تغارهای کوچک خمیر می‌سازند و قدری قند تخیلات را با آن مخلوط می‌کنند و آن قدر آن خمیر را ورز می‌دهند تا به صورت کتابی شیرین و سرگرم‌کننده در می‌آید.

هر کسی که آن زمان در توپلیری، زندان‌ها و در دادگاه انقلاب ساعتی از تاریخ جهان را تجربه کرده بود، در کسوت نویسنده قد علم می‌کند. خیاط، خدمتکار، اولین، دومین و سومین ندیمه، سلمانی، زندانبان ماری آنتوانت، اولین و دومین مربی بچه‌ها و دوستان آن‌ها هر کدام قلم به دست می‌گیرند و خاطرات می‌نویسند. آخر الامر نوبت به جّاد، آقای سامسون می‌رسد تا خاطراتش را منتشر کند و نامش را زیر صفحات کتابی بگذارد که همه با دادن پول آن را از یکدیگر قرض می‌کنند و می‌خوانند.

طبعاً این گزارش‌های دروغ در ذکر جزئیات متناقض هستند و دقیقاً درباره رویدادهای تعیین‌کننده و مهم روزهای پنجم و ششم اکتبر ۱۷۸۹ در رابطه با رفتار و وضعیّت ملکه هنگام حمله به توپلیری و یا در مورد آخرین ساعات زندگی او با هفت هشت، ده و بیست کتاب مختلف روبه‌رو هستیم که همگی توسط به اصطلاح شاهدان عینی نوشته شده‌اند.

در مورد دیدگاه سیاسی همه مثل هم هستند و همه از وفاداری تزلزل‌ناپذیر و تأسّف و تأثر خود حکایت می‌کنند. وقتی به یاد می‌آوریم که این قبیل خاطرات با حمایت مالی بوربون‌ها چاپ و منتشر شدند، موضع نویسندگان آن‌ها را به خوبی درک می‌کنیم. همان خدمتکاران و زندانبانانی که در خلال انقلاب انقلابی مصمّم و دوآتشه بودند، در زمان سلطنت لویی هیجدهم نمی‌توانند به اندازه کافی بیان کنند که چه قدر در خفا به این ملکه

خوب، مهربان، پاک و مؤمن احترام می‌گذاشتند و او را دوست داشتند. اگر تنها اندکی از این وفاداران دروغین که در سال ۱۸۲۰ نسبت به ملکه ابراز وفاداری می‌کردند، در سال ۱۷۹۲ وفاداری خود را به ماری آنتوانت نشان داده بودند، هرگز پای ملکه به زندان و سکوی گیوتین نمی‌رسید.

نه دهم خاطرات آن عصر به خاطر هیاهو، بازار گرمی و چاپلوسی خلق شده‌اند و هر کس که به دنبال حقیقت تاریخی است باید همه این اظهارات خدمتکاران، سلمانی، ژاندارم‌ها و پیک‌ها را کنار بگذارد و این کاری است که من در نگارش این کتاب کرده‌ام.

به همین دلیل است که چرا در شرح زندگی ماری آنتوانت از بیشتر اسناد، مدارک، نامه‌ها و صورتجلسه مذاکرات که در کتاب‌های دیگران، قبل از من مورد استفاده قرار گرفته‌اند، استفاده نکرده‌ام. شاید خواننده متوجه فقدان برخی لطیفه‌ها که در آن زندگی‌نامه‌ها باعث تفریح و انبساط‌خاطر انسان می‌شدند، در این کتاب بشود و موضوع پیشنهاد ازدواج موزارت خردسال به ماری آنتوانت در کاخ شونبرون و این که ملکه هنگام اعدام به خاطر لگد کردن پای جلاد به او (بیخسید آقا) گفته بود را در لابه‌لای صفحات این کتاب پیدا نکنند.

علاوه بر این‌ها نامه‌های متعدّد، به‌خصوص نامه‌های پراحساس و تکان‌دهنده‌ی ملکه به شاهزاده لامبال را در این زندگی‌نامه نخواهیم یافت، زیرا همه‌ی آن‌ها ساخته و پرداخته‌ی دست بارون فویلّه د کوشه هستند و توسط ماری آنتوانت نوشته نشده‌اند. روایت‌های شفاهی، ادعاهای پراحساس و تخیلی هم در این کتاب ملاک تحقیق قرار نگرفته‌اند، زیرا آن‌ها به‌قدری با احساس نقل شده‌اند که هیچ انطباقی با شخصیت متوسط ماری آنتوانت ندارند.

مطالب و اسناد جدیدی که اخیراً به دست آمده‌اند این کمیود را جبران کرده‌اند. تحقیق و بررسی دقیق در بایگانی دولتی در وین دال بر این است که در نامه‌های مبادله‌شده بین ماری آنتوانت و ماریا ترزیا که به اصطلاح به‌طور کامل منتشر شده‌اند، بخش‌های مهم نامه‌ها، حتی مهم‌ترین قسمت‌های آن‌ها، به‌خاطر کاملاً محرمانه بودن مخدوش شده‌اند. در این کتاب من آن‌ها را بدون اندک پروایی نقل کرده‌ام، زیرا رابطه زناشویی

شانزدهم و ماری آنتوانت از نظر روان‌شناسی بدون اطلاع از این‌که چرا مدّت‌های مدید در این باره سکوت اختیار شده، غیرقابل فهم است. تفکیک اصل از بدل توسط محقق بسیار گران‌سنگ، خانم آلماسودر هيلم^۱، در آرشیو بازماندگان فرزن کاری بسیار مهم و با ارزش بود. خوشبختانه با این کار اسناد بسیاری که به لحاظ اخلاقی پنهان مانده بودند، کشف شدند. حماسه‌ی عشق پاک و مقدّس فرزن نسبت به ملکه با انتشار این اسناد معتبر از بین رفت. علاوه بر این زوایای تاریک بی‌شماری نیز روشن شدند.

ماری آنتوانت جدا از برداشت انسانی و اخلاقی ما، دارای حقوق یک زن نیز است و انتشار این اسناد به ما کمک کرده که امروز بدون ترس از حقیقت آن را بیان کنیم، زیرا ما مثل نسل قبل برای داشتن سهمی در تاریخ علاقه‌مند نیستیم و لزومی ندارد که شخصیت او را مقدّس بکنیم و با احساسات دروغ آن را به معرض نمایش بگذاریم. چرا باید ما بخش‌های مهم را در پرده‌ای از ابهام نگه داریم و در مورد غمناکی و تراژدی سرنوشت ماری آنتوانت گزافه‌گویی کنیم؟ نباید او را به حدّ خدایان بالا برد، بلکه باید چهره‌ی انسانی او را نشان داد. نباید او را با دلایل مصنوعی و ساختگی ببخشیم بلکه باید روی وظیفه‌ای که به عهده داشت، تکیه کنیم.

او در این بررسی دارای شخصیت متوسطی است که مجد و عظمت خود را مدیون دوره‌ای متلاطم و بدبختی بزرگی که متحمل شد، می‌داند. امیدوارم که لااقل به دور از هر گونه گزافه‌گویی عنصر خاکی او را برای فهم و درک نسل‌های بعدی تشریح کرده باشم.

دکتر ضیال‌الدین ضیائی

۲۹ آبان‌ماه ۱۳۹۳ وین



نوشتن زندگی‌نامه‌ی ملکه ماری آنتوانت^۱ بررسی مجدد پرونده‌ای است که بیش از صد سال قبل تشکیل شده و در آن شاکیان و مدافعان، سرسختانه در برابر هم صف‌آرایی کرده و دادخواهان ماری آنتوانت این پرونده را ملتهب کرده‌اند. انقلاب ناچار بود برای پیروز شدن قلب سلطنت، یعنی سپینه‌ی ملکه را که ضمناً سپینه‌ی یک زن و مادر هم بود، هدف قرار دهد. البته حقیقت و سیاست به ندرت زیر یک سقف می‌گنجند و از آن جایی که در هر انقلابی تحریک مردم و توده‌ی عوام، جنجال‌آفرینی و غوغاسالاری برای رسیدن به هدف، سرلوحه کار قرار می‌گیرد، نمی‌توان انتظار اغماض، رفتار پسندیده، عدالت و پرهیز از تهمت و مبالغه را از افکار عمومی داشت. در انقلاب فرانسه از هر ابزاری برای رسواکردن ماری آنتوانت استفاده شد تا او را به زیر تیغ گیوتین روانه کنند. هر عادت زشت و نکوهیده‌ای که وجود دارد، هر نوع رسوایی اخلاقی و هر عمل خلاف طبیعت و غیرعادی در روزنامه‌ها، بروشورها و در کتاب‌های مربوط به این *louve autrichienne* بدون در نظر گرفتن آثار و عواقب این قبیل اتهامات به او نسبت داده شد. حتی در دادگاه هم که باید مهادت و بی‌طرفی باشد، دادستان بیوه‌کاپه^۲ را علناً و بدون این‌که مدرکی در دست داشته باشد، با خوشگذران‌ترین و بی‌اخلاق‌ترین زنان تاریخ از قبیل

1- Marie Antoinette

۲ - گرگ اتریشی.

۳ - انقلابیون بعد از دستگیری لویی شانزدهم کلاه قرمزرنگی را روی سر او گذاشتند و او را لویی کلاه قرمزی خواندند. (توضیح مترجم)

مسالینا^۱، آگری پینا^۲ و فرده گوندیز مقایسه کرد. ولی لحن گفتارها زمانی که یک بوربون^۳ در سال ۱۸۱۵ بار دیگر به سلطنت فرانسه رسید، به سرعت تغییر کرد و تصویر شیطانی ملکه برای تملق‌گویی به سلطنت و شاه جدید با رنگ روغن چاپلوسی جلای دیگری یافت. در این دوره کلیه‌ی تصاویر چهره‌ی ماری آنتوانت با هاله‌ی مقدس، مزین و تعابیر ستایشگرانه پشت سرهم به عمل آمدند و از فضایل اخلاقی تزلزل‌ناپذیر ماری آنتوانت با حدت و از صمیم قلب دفاع شد. فداکاری، بزرگ‌منشی، مهربانی و قهرمانی‌های او در آثار نظم و نثر با جلال و ابهت زیاد یاد شد. با وجود این تاکنون نقابی که تار آن از اشک و تأسف، و پود آن با لطیفه‌های ساخته و پرداخته دست خود اشراف، بافته شده، چهره‌ی این ملکه شهید را پوشانده است.

اما حقیقت را همواره باید بین دو نقطه افراطی جست. ماری آنتوانت نه آن زن مقدس و بزرگ مورد ادعای سلطنت‌طلبان بود و نه آن زن هرچایی که دادگاه انقلاب او را به مردم معرفی کرد. او صاحب یک شخصیت معمولی ویژه زنان عادی بود و لذا نمی‌توان او را فوق‌العاده باهوش و یا بسیار کودن نامید. او نه چون آتش، پرحرارت بود و نه چون یخ، سرد و بی‌روح. او به تنهایی توانایی انجام کارهای خوب را نداشت، ولی هرگز تمایلی هم برای انجام کارهای بد از خود نشان نمی‌داد. زن معمولی دیروز، امروز و فردا بود که رغبتی به اعمال شیطانی و انگیزه‌ای برای قهرمان‌بازی نداشت و لذا هرگز محور و موضوع یک تراژدی و داستان غم‌انگیز واقعی نبود. ولی تاریخ، این جهان‌ساز بزرگ و ماهر، برای خلق یک تراژدی تکان‌دهنده هرگز نیازی به یک بازیگر اصلی به عنوان قهرمان نمایش خود، ندارد. دگرگونی‌های دردناک نه به خاطر وجود یک چهره‌ی فوق‌العاده، بلکه در هر برهه‌ای از زمان بر اثر رابطه‌ی غلط انسان با سرنوشتش ظاهر

۱ - *Valeria Mesalina* والریا مسالینا متولد سال ۲۰ قبل از میلاد مسیح و متوفی در سال ۴۸ بعد از میلاد مسیح، سومین همسر قیصر روم، کلاودیوس بود. در منابعی که عمدتاً نظر منفی نسبت به وی دارند، از او به عنوان زنی که بیماری جنسی دارد نام برده شده است. چندین نفر قربانی توطئه‌های وی شدند. هنگامی که او با گروه قدرتمند آزادشدگان قطع رابطه کرد و با گایوس سیلیوس ازدواج کرد، با اصرار ناریسیوس اعدام شد. (توضیح مترجم)

۲ - *Agrippina* ویسسانیا آگریپینا متولد ۱۴ قبل از میلاد و متوفی در ۳۳ بعد از میلاد مسیح، یکی از اعضای سلسله پادشاهی یهودی کلاود و مادر قیصر روم، کالیگولا بود. او نیز به شهوت رانی مفرط اشتهار داشت. (توضیح مترجم)

۳ - *Bourbone* خاندان سلطنتی فرانسه

می‌شوند. این دگرگونی و تحوّل هنگامی که انسان فوق‌العاده قدرتمندی، قهرمان و یا نابغه‌ای با دنیای اطرافش که برای مسئولیت و رسالت ذاتی او تنگ و خصمانه می‌شود، سر‌ناسازگاری پیدا می‌کند، دردناک‌تر از همیشه می‌شود. مردی چون *ناپلئون*^۱ که در جزیره کوچک *سنت هلن*^۲ اسیر شد و *بتهوون*^۳ که ناشنوایی گرفتارش کرد، همیشه و همه‌جا به دنبال راهی برای گریز از این محاصره و رهایی از این تنگنا بودند. ولی برای من تراژدی افراد عادی و ضعیف‌النفس که با نادیده گرفتن مسئولیت‌های شخصی خود دچار سرنوشت وحشتناکی می‌شوند، به مراتب دردناک‌تر و ترخّم‌انگیزتر است، چون یک انسان فوق‌العاده غافل و ناخودآگاه به دنبال سرنوشت استثنایی است و طبیعت فوق‌انسانی چنین فردی با قهرمان بازی و یا به قول *نیچه* (در *خطر زیستن*) مطابقت می‌کند. چنین فردی با خواست‌های نهفته و بزرگ درونیش دنیا را به چالش می‌طلبد و به همین دلیل این قبیل نوابغ به‌خاطر درد و رنجی که می‌کشند، چندان هم بی‌گناه نیستند، زیرا رسالت درونی آن‌ها را برای رویارویی با جنگ آزمایشی فرامی‌خواند. همان‌طور که طوفان مرغ دریایی را روی امواج دریا بالا و پایین می‌برد، سرنوشت قهار نیز این قبیل افراد را در اقیانوس زندگی به فراز و نشیب می‌کشانند، در حالی که یک فرد عادی برحسب سرشت طبیعی خود همیشه زندگی مسالمت‌آمیز و آرامی را ترجیح می‌دهد، تمایل و نیازی به تشنّج بیش از حدّ و اندازه‌ی ظرفیت خود ندارد و می‌خواهد در کمال راحتی در سایه، به دور از وزش باد و در یک درجه حرارت مطبوع و ملایم زندگی کند و به همین دلیل وقتی دستی نامربی او را از جای امنش تکان می‌دهد، ترس بر او مستولی می‌شود و در مقابل هرگونه تغییری مقاومت می‌کند. او نمی‌خواهد مسئولیت جهانی بپذیرد و حتی از فکر رفتن به زیر بار چنین مسئولیت‌هایی وحشت دارد. او هرگز به دنبال درد و رنج نیست، بلکه در مقابل هر درد و رنجی هم که از بیرون به او تحمیل می‌شود، نمی‌خواهد خود را صبورتر و بزرگ‌تر از آنچه که واقعاً است، نشان دهد. من درد و رنج یک چنین انسان متوسط و قهرمان‌گریز را که ماهیت و عنصری بی‌محتوا و سست دارد، کمتر از درد و رنج و دغدغه‌های روحی یک قهرمان نمی‌بینم و حتی معتقدم که در مواردی بیشتر هم است، زیرا انسان ناله‌کن ناچار است

1- *Napoleon*

2- *St. Helena*

3- *Beethoven*

درد و رنج خود را به تنهایی تحمّل کند، در حالی که هنرمندان و انسان‌های توانا به درد و رنجشان، چهره‌ی آثار فراموش‌نشده‌ی می‌بخشد و آن‌ها را در تاریخ جاودانه می‌کنند.

زندگی ماری آنتوانت بهترین مثال تاریخ در مورد انسانی عادی است که سرنوشت بیشتر از قدّ و قواره‌ی واقعیش او را به چالش طلبید. این زن، سی و هشت سال اوّل عمر خود را — آن هم در برهه‌ای تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز — در بی‌تفاوتی محض به همه چیز و همه کس سپری کرد، هرگز در انجام خیر و شر افراط و تفریط به خرج نداد، دارای روحی آرام، شخصیتی متوسط و از منظر تاریخ در ابتدا بازیگری ساکت و خاموش بود. اگر انقلاب، طومار دنیای نمایی و ساده او را در هم نمی‌پیچید، همچنان یک شاهزاده هابسبورگی عادی می‌ماند و مثل میلیون‌ها زن دیگر به زندگی خود ادامه می‌داد؛ می‌رقصید، گپ می‌زد، عاشق می‌شد، می‌خندید، به ضیافت و مجالس مختلف می‌رفت، به فقرا صدقه می‌داد، بچه به دنیا می‌آورد و بالاخره بدون این که از راز و ماهیت واقعی دنیا مطلع شود، آرام و خسته به بستر احتضار می‌افتاد و منتظر فرشته مرگ می‌ماند. خوب در این صورت طبعاً او را به عنوان ملکه به تابوت مخصوص می‌گذاشتند، مراسم عزاداری شایسته‌ی درباریان در حقّ او انجام می‌شد و بعد خیلی زود مثل سایر شاهزادگان چون آدلید مارین^۲ و ده‌ها تن دیگر که سنگ قبر آن‌ها با خطوط ناخوانا در گوشه‌ای از گورستان افتاده‌اند، از لوح حافظه بشریت پاک و فراموش می‌شد، هیچ انگیزه کاوش و بررسی پیرامون چهره‌ی از بین رفته و روح سرگردان او را احساس نمی‌کرد و هیچ کس پی به هویت واقعی او نمی‌برد و مهم‌تر از همه این که خود او یعنی ماری آنتوانت، ملکه‌ی فرانسه هم بدون این که به محک آزمایش تقدیر درآید، از هویت خویش باخبر نمی‌شد، زیرا بخت و اقبال یا بدشانسی افراد متوسط در این است که تا زمانی که سرنوشت راجع به هویت واقعی آن‌ها سؤال نمی‌کند، خودشان اصراری برای اندازه‌گیری قد و قامت و ظرفیت خود و هیچ‌گونه کنجکاوی برای پرسش از خویشتن خویش احساس نمی‌کنند. انسان عادی

۱- *Habsburg* خاندان سلطنتی اتریش که سلطنت آن‌ها تا پایان جنگ اول جهانی ادامه داشت. (توضیح مترجم)

۲- *Marien - Adelaide* ماری آدلید د بوربون که مادام آدلیده هم خوانده می‌شد، در ۱۷۳۲/۳/۲۳ در ورسای متولد و در ۱۸۰۰/۲/۲۷ در شهر بندری تریست (که امروز جزو خاک ایتالیا است) فوت کرد. وی پرنسس فرانسه و ناوارا بود. (توضیح مترجم)

همه‌ی توان و امکاناتش را در وجودش به خواب می‌سپارد و تمایلات اصلی‌اش را سرکوب می‌کند و تا زمانی که احساس واقعی او را برای مقاومت به حرکت در نیاورد، نیروی فکریش هم چون عضلات تمرین نکرده‌اش نرم و ناتوان می‌ماند. شخصیت عادی و متوسط را باید از درون فرد بیرون کشید تا او بتواند بیش از آن چه که درباره‌ی خود فکر می‌کرد، توانایی‌هایش را ببیند. سرنوشت برای به حرکت درآوردن چنین فردی شلاقی جز روبه‌رو کردن او با بدبختی و مصیبت ندارد. همان‌گونه که هنرمند گاهی عمداً خود را در معرض سرزنش سطحی و ساختگی، انتقاد جهانی و نفی همگانی قرار می‌دهد تا از این راه بتواند استعداد خلاق خود را به اثبات برساند، سرنوشت هم هرازگاهی قهرمان گمنام و بی‌اهمیتی را جستجو می‌کند تا ثابت کند که قادر است از یک قماش ظریف و شکننده بیشترین حد چالش، و از یک روح ضعیف و بی‌اراده تراژدی بزرگی را بیافریند. یکی از این تراژدی‌ها و یکی از زیباترین قهرمان‌بازی‌های ناخواسته تاریخ همین تراژدی ماری *آنتوانت* است.

این که تاریخ با چه تردستی، با چه هنرمندی و با چه نیرویی برای خلق حوادث زودگذر و شاید هم فرعی، از یک انسان متوسط، درام و تراژدی بزرگی خلق می‌کند و با چه هماهنگی عجیبی تضادها را که در بدو امر سخت و الفت‌ناپذیر هستند، کنار هم می‌چیند، خود یکی از شگفتی‌های روزگار است. تاریخ با مکر و حیل‌های شیطانی خود ابتدا این زن را نازپرورده بار می‌آورد. در دوران طفولیت قصر و دربار سلطنتی را به او می‌دهد و تاجی بر سرش می‌گذارد. زن جوان از همه ابزار وقار، ملاحظت، جاذبه‌ی طبیعی و ثروت برخوردار و علاوه بر آن دارای چنان قلبی است که قیمت و ارزش نعمت‌هایی را که به او ارزانی شده، نمی‌داند و نمی‌پرسد. او سال‌های سال این قلب آرام و عاری از دغدغه را پرورش می‌دهد تا جایی که هرگونه احساس و هدف‌مندی در آن از بین می‌رود و بی‌دغدغه‌تر از همیشه می‌شود. ولی همان‌گونه که سرنوشت با این سرعت و به این راحتی این زن را به اوج خوشبختی رسانده، تردستی، حیل‌گری و هولناکی تاریخ با همان سرعت او را از قلّه‌ی رفیع خوشبختی به قعر بدبختی و فلاکت می‌کشاند. تراژدی ماری *آنتوانت* با وضوح کامل کوچک‌ترین تضادها را مقابل هم قرار می‌دهد، او را از یک قصر صد اتاقه به گوشه‌ی زندانی در یک اتاق محقر می‌افکند، سر تاج‌دار او را به تیغ گیوتین می‌سپارد، از کالسکه‌ی زرین سلطنتی بر ارابه‌ی زهوار دررفته‌ای می‌نشانند، از اوج اشرافیت به قعر فقر و

محرومیت می‌کشاند، محبوبیت جهانی او را به کینه و نفرت، موفقیت او را به تهمت و افترا تبدیل و وی را به بدترین شکل با آخرین درجه‌ی ذلت و خواری آشنا می‌کند. این انسان کوچک و متوسط غرق در ناز و نعمت و این قلب بیگانه با واقعیت‌ها، متوجه نمی‌شود که قدرت مرموز روزگار چه نقشه‌ای برای او کشیده است. او فقط مشت محکمی را که به او خورده و سوزندگی تیری را که بر گوشت تن وی می‌نشیند، حس می‌کند. این انسان بی‌خبر از همه‌جا که ناخواسته به درد و رنجی که به آن عادت ندارد، گرفتار شده، در برابر اسارت و گرفتاریش مقاومت می‌کند، ناله سر می‌دهد، فرار می‌کند و می‌خواهد خود را به هر ترتیبی شده برهاند، ولی همان‌گونه که هنرمند تا آخرین لحظه دست از تلاش خود برنمی‌دارد و استوار و سرسخت مقاومت می‌کند، شدت بدبختی هم به ماری آنتوانت اجازه نمی‌دهد تا او روح بزرگی را که از پدر و آبا و اجداد تاجدارش به ارث برده، به حقارت و فلاکت بیفکند. این زن به محک آزمایش درآمده، غرق در بدبختی و رنج و عذاب، آخر کار از خود می‌پرسد که چه تغییر و تحولی رخ داده است. به محض این که آخرین قطره‌ی نیروی او به پایان می‌رسد، عظمتی وصف‌ناپذیر در درون خفته‌ی وی بیدار می‌شود که بدون آن نمی‌توانست به حیات خود در عرصه‌ی تاریخ ادامه دهد.

«انسان همیشه در اوج بدبختی به هویت واقعی خود پی می‌برد». این کلمات نیمه‌مغرورانه و نیمه‌تکان‌دهنده ناگهان از دهان شگفت‌زده‌ی او بیرون می‌آیند. حسّی به او مستولی می‌شود که می‌فهمد عمر عادی و ساده‌ی او به خاطر تحمل همین درد و رنج، الگو و سرمشق دیگران شده و بدین ترتیب حیات جاودانه خواهد یافت. شخصیت او به برکت این تعهد آگاهانه بیشتر از اندازه و قدّ واقعی‌اش رشد می‌کند. او کمی قبل از این که پیکر فانی‌اش غرق در خون شود و پای تیغ گیوتین بیفتد، اثر جاودانه‌ی خود را خلق کرده است، زیرا ماری آنتوانت، این انسان عادی و متوسط، بالاخره در آخرین ساعت عمرش به برکت غم و اندوهی که گرفتارش شد، به عظمتی چون عظمت سرنوشت رسید.

کودکی ازدواج می‌کند

هابسبورگ‌ها و بوربون‌ها فرن‌های متمادی در میدان‌های جنگ آلمان، ایتالیا و فلاندر برای استیلا و استقرار حاکمیت خود بر اروپا برابر هم جنگیده بودند. اما اکنون هر دوی این خاندان سلطنتی خسته شده‌اند. این دو رقیب در دقیقه نود می‌فهمند که عطش سیری‌ناپذیر جاه‌طلبی آن‌ها راه را برای پیشرفت سایر دربارهای سلطنتی رقیب هموار کرده است. یک قوم رافضی و مرتد از جزیره انگلستان برای تشکیل امپراطوری جهانی دست دراز کرده، مارک براندنبورگ^۱ پروتستان به یک پادشاه مقتدر تبدیل شده و روسیه نیمه‌کافر هم آماده گسترش حوزه فرمانروایی خود در ابعاد وسیع‌تری است. حکم‌روایان - مثل همیشه دیرهنگام - به خود می‌آیند و از دیپلمات‌هایشان می‌پرسند، آیا به جای این‌که غیرمستقیم به نفع کافران تازه به دوران رسیده دائماً با هم جنگ و نزاع کنند بهتر نیست از در دوستی و صلح و صفا با یکدیگر درآیند؟ شو/سو در دربار لوئی^۲ پانزدهم و کاونیتز^۳ مشاور دربار

۱ - *Mark Brandenburg* مارک براندنبورگ یکی از اشراف امپراطوری روم بود. او از سال

۱۱۵۷ تا سال ۱۸۱۵ در استان براندنبورگ حکم‌فرمایی می‌کرد. (توضیح مترجم)

۲ - *Ludwig* مترجم این کتاب را از متن اصلی یعنی از زبان آلمانی ترجمه کرده و برای امانت در ترجمه اسامی را همان‌گونه که در آلمانی مصطلح هستند نوشته است. مثال: در زبان آلمانی به لویی (لودویگ) و به جای شارل (کارل) یا به جای ژوزف (یوزف) می‌گویند. امید است که خواننده محترم این تغییر تلفظ اسامی افراد یا مکان‌ها و شهرها را به حساب کم دقتی مترجم نگذارد. (توضیح مترجم)

3 - *Kaunitz*